

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

اِذَا رَأَيْتُ مَوْلَايَ ذُنُوبِي فَرَعْتُ، وَ اِذَا رَأَيْتُ

كَرَمَكَ طَمِعْتُ فَاِنْ عَفَوْتَ فَخَيْرَ رَاحِمٍ وَ اِنْ عَذَّبْتَ فَغَيْرُ

ظَالِمٍ.<sup>۱</sup>

ای مولا و سرورم وقتی که به گناهان و

لغزشهای خود نگاه می‌کنم دچار فزع می‌شوم و

وحشت و دحشت و وقتی که نظر به کرم و جود تو

می‌اندازم طمع و رغبت به تو مرا می‌گیرد، پس اگر

عفو کنی در این صورت بهترین، رحم‌کنندگان

---

<sup>۱</sup> قسمتی از دعای ابو حمزه ثمالی

خواهی بود اگر مرا عذاب کنی ظالم و ستمکار  
نخواهی بود.

خدمت رفقا و دوستان عرض شد که هر  
عملی که انسان انجام می‌دهد دو جنبه دارد یکی جنبه  
ظاهر و یکی جنبه باطن، البته خود باطن دارای  
مراتبی است، مرتبه مثال دانی و نفس صورت برزخی  
و مرتبه دوم، مرتبه مثال عالی و صورت باطنی آن  
عمل، شاید این مطلب خدمت رفقا عرض کرده باشم  
که هر چه که در این عالم اتفاق می‌افتد یک صورت  
برزخی دارد و این صورت برزخی هیچ گاه تغییر  
نمی‌کند و عین همان وجود خارجی است که در این  
عالم وجود دارد حالا چه این وجود خارجی، وجود  
مبارکی باشد یا وجود غیر مبارک و ناصالحی باشد،  
در این مسئله تفاوتی نیست و این مسئله با مسئله  
كدورت و صورتِ ظلمانی یا روحانی اشياء تفاوت  
دارد.

الان ما در این جا نشستیم و هر کدام از ما  
دارای یک خصوصیات وجودی هستیم و شکل و  
شمایل ما، هر کدام با دیگری تفاوت دارد، این

تفاوتی که هست در این جا و همین وضعیتی که در اینجا داریم با همین حالت و همین کیفیت و همین وضع (به عنوان یکی از اعراض و مقولات عرضیه بر جوهر) و همین لباسی که پوشیدیم و همین رنگ لباسمان و مدل لباسمان و کیفیت نشستمان تمام اینها که ارتباطی با جنبه ظلمانی نفس و روحانی و نورانیت نفس ندارد، عینِ همین وضع ما، یک صورت بزرخی دارد، که به آن مثال دانی گفته می‌شود یا مثال نازل که البته منفصل است و هر تغییری که داده شود آن مثال هم تغییر پیدا خواهد کرد و فرق می‌کند. الان من دستم را می‌آورم این طور در مقابل دهانم قرار می‌دهم، الان مثال من چیست؟ همینی که الان دارید می‌بینید این دستم آمده در این جا و این مثال من است بعد دستم را می‌گذارم قشنگ چهارزانو می‌نشینم، این الان مثال من تغییر پیدا کرد تبدیل شد به مثال دیگر، لبخند می‌زنم به شما، مثالم تغییر پیدا می‌کند، اخم می‌کنم، اخم چیز خوبی نیست، این چیست تغییر پیدا می‌کند، هر حرکتی که پیدا بشود حتی الان آستینم را می‌زنم بالا، این الان

مثالم تغییر پیدا کرد تمام حرکات و سکناات و اشاره  
چشم و دهان و خصوصیتی که پیدا می شود برای  
انسان، عملی



را که انسان انجام می‌دهد در بیمارستان نقاهتی را که بعد از عمل دارد، تمام جریاناتش مثل مو و نازکتر از مو این در عالم مثال قرار دارد و آن چه را که ما در مکاشفات صورتیه، فقط صورتیه محضه، نه صورتیه یک مقداری علمیه که آن فرق می‌کند. این مسئله مثال و برزخ آن چه را که ما در مکاشفات و یا در رویا می‌بینیم این مثال است، همین مثال و برزخی است که این در این جا وجود دارد، خب این مسئله برای همه افراد یکسان است برای همه یکسان است، تفاوتی از این نقطه نظر ندارد.

شخص چه شخص مومن باشد، مثالش همین است، شخص شخص غیر مومن باشد، مثالش همین است، هر دو یکی است تفاوتی نمی‌کند ولی خدا باشد مثالش همین است که نشسته، با هر عبایی که نشسته با هر لباسی که هست، دگمه لباسش چه جور است نمی‌دانم، حرکات و سکاناتش چه جور است! تمام اینها همان مثال دانی آن ولی خدا است، که انسان آن را می‌بینید حالا دیگر در آن نفسش چه خبر است ما خبر نداریم! در آن جا چه می‌گذرد ما اطلاع

نداریم، افراد می آمدند پیش مرحوم آقا از هر سن و از هر طبقه‌ای و خوب هر کسی در موقع مراجعت برداشتی داشت، قضاوتی داشت و ایشان هم با همه به همان کیفیت برخورد می کردند و می نشستند و بلند می شدند و خیلی‌ها به اصطلاح ما می دیدیم مشاهده می کردیم که چه بسا بعضی از قضاوت‌هایی که می کنند خب اینها قضاوت‌های صحیحی نیست، هر کسی بر آن فهم خودش یک قضاوتی می کرد، یک برداشتی علی کل حال داشت، ایشان هم خوب همین بود به طور کلی اولیاء خدا همین هستند آنها که بواطنشان را نمی آیند اظهار کنند، جای این مطالب نیست. آنهایی که می آمدند رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش ائمه، آنها هم همین طور بودند آنها هم به همین کیفیت بودند و ائمه برای آنها به همین حالت ظاهر بودند. آن کسی که دارای مرتبه‌ای بود همان مرتبه را به او نشان می دادند و آن کسی که عادی بود، بعضی‌ها می آمدند پیش امام علیه السلام و امام خیلی عادی با آنها صحبت می کرد، عادی برخورد می کرد، بعضی از اوقات افرادی

می آمدند که حتی امام با آنها تقیه می کرد، تقیه می کرد و خب بالاخره امام علیه السّلام هم محصور دارد.

ببینید آخر این حکومت چه حکومتی است؟!

حکومتی است که آمده همین حکومت بنی عباس آمده ادعای اسلام دارد می کند، که ما خلیفه رسول خدا هستیم و به جای پیغمبر آمدیم و داریم دم از اسلام می زنیم، ولی امام زمان آن دوران دارد از این حکومت تقیه می کند، امام صادق علیه السّلام دارد تقیه می کند، جرأت ندارد. از یک ابوحنیفه دارد تقیه می کند، خیلی مصیبت مصیبت است حالا یک وقتی حکومتی باشد اصلاً از اول حکومت نصارا باشد خوب تکلیفش معلوم است، حکومت، حکومت یهود باشد خوب مسئله اش مشخص است، حکومت حکومت زدتشتی باشد، بی دین باشد ملحدین باشد، ملحد باشند. افراد ملحد خوب قضیه مشخص است که آنها جلوی دین می ایستند، جلوی اسلام



می ایستند، جلوی توحید می ایستند جلوی نور می ایستند ولی حکومت بنی عباس، که ادعای خلافت رسول خدا را می کند و آن کسی که از همه به رسول خدا نزدیکتر است باید از این حکومت بترسد و اَلّا می کشند او را، می کشد مثل آب خوردن می کشد. ببینید بر این ائمه ما چه گذشت! که ائمه تقیه می کردند جرأت حرف زدن نداشتند ابان بن تغلب از بزرگان اصحاب است به اتفاق دو سه نفر آمده بود به خدمت امام صادق علیه السلام در یک مجلسی نشسته بودند اصحاب و اینها نشسته بودند، در این موقع حضرت سوال کردند یک دفعه در باز شد و ابوحنیفه آمد، ابوحنیفه جای او کوفه بود در کوفه زندگی می کرد، در دستگاه منصور دوانیقی جاه و مقامی داشت، منصور از ابوحنیفه استفاده می کرد در مقابل امام صادق علیه السلام او را علم کرده بود.

قضایایی که از ابوحنیفه نقل می شود انشاءالله در جلد سوم اسرار ملکوت بنده مسائل ابوحنیفه را آوردم به یک مناسبتی، اینهایی که ابوحنیفه را از افتخارات اسلام در کتابشان آوردند، بیایند اینها را

بخوانند نگاه کنند افتخارات اسلام را هم دیدیم، ابوحنیفه را گفتند از افتخارات اسلام است، خیلی ممنون دست شما درد نکند. ابوحنیفه می‌داند که بود؟! آمدند در کوفه به او گفتند که یک شخصی را آوردند به عنوان دزدی و الان می‌خواهند دست او را قطع کنند حاکم، همان حاکم کوفه فرستاده یک نفر بیاید از ابوحنیفه سوال کند که آیا این عملی که این انجام داده این موجب قطع دست هست یا نیست؟! این نگاه کرد و فکر کرد و گفت بله بله این را باید دستش را قطع کرد و به فرستاده گفت بروید بگویید دستش را قطع کنید، این دزد بوده دزد، وقتی که این شخص رفت بیرون این کسی که نشسته بود پیش ابوحنیفه اسمش یادم رفته است نوشته‌ام در همین جلد سوم در آن جا ذکر کرده‌ام. رو کرد به ابی‌حنیفه، این که قطع دست ندارد این، در این جا، این است مگر نشیدی از پیغمبر این قضیه را، این بی‌گناه است نگاه کرد و گفت بدو بفرست دنبالش الان این را قطع می‌کنند، گفت ولش کن بابا یک قطع دست که چیزی نیست، بگذار بکنند بگذار بکنند، ولش کن حالا یک

حرفی زدیم برای ما بد تمام می شود.

بینید قاضی القضاة مسلمین ای وای کار به  
کجا می رسد که می گوید بگذار دستش را قطع کند  
بالاخره حرفی زدیم گفت قطع کردند، رفتند دستش  
را قطع کردند، انگشتهایش را بریدند، می گوید حالا  
یک حرفی زدیم و زدیم و دیگر ولش کن، حالا چه  
بگوییم دنبالش، حالا این آدم با این دیانت شده  
قاضی القضاة! خوب چه بر سر اسلام دیگر می آید!  
این یکی از کارهای ابوحنیفه است. حالا انشاءالله  
این کتاب در بیاید رفقا متوجه می شوند که این چه  
موجود عجیبی بوده، ایشان، آدم واقعاً تعجب می کند  
یکی بیاید دنبال ابوحنیفه برود، یعنی دینش از  
همچنین آدمی بگیرد. این قدر ما پرتیم که هر چه به  
ما گفتند بگوییم چشم، هر چی اصلاً خودمان  
چشممان را بستیم عین او خر عصاره که صبح تا  
شب

چشمش را بستند، دور سنگ طاهوله می‌گردد  
انگار چشممان را از همه چیز بستیم، این، این را  
می‌گویند، می‌گویند چشم چشم چشم و زهر مار،  
خوب برو ببین چه خبر است، خودت باز کن هر چه  
این مردم این علمای سنی می‌گویند اینها می‌گیرند،  
برو خودت نگاه کن، ابوحنیفه را برو مطالعه کن  
کتابش را مطالعه کن، برو افراد را ببین اشخاص را  
ببین هر کی هر چی گفت نباید بگوید چشم چشم  
چشم چشم و کوفت.

خوب اینها بودند که واقعاً کمر اسلام را  
شکستند! و مصداق کلام أمير المؤمنين عليه السلام  
قَسَمَ ظَعْرِي صِنْفَانَ عَالَمٍ مَتَهْتِكِ عَالَمِ بِيْ پَدْر و مادر،  
متحتک معنای خیلی لری اش، خیلی شفاف، متحتک  
یعنی با جرأت و جسارت بی‌اندازه، ولی لری اش این  
است بی پدر و مادر أمير المؤمنين عليه السلام  
می‌گویند: عالم بی پدر و مادر کمر من را شکست دوم  
(جَاهِلٍ مُتَنَسِّكٍ) جاهل نفهم، یکی آن عالمی که  
می‌گویند دستش را دارد قطع می‌کند، ولش کن بابا  
یک حرفی زدیم و حالا انگار مثل نخود و کشمش

هست. مثلاً آدم می اندازد بعد می گوید نخود را ولش  
کن بگذار کبوتر می آید می خورد، گنجشک می خورد  
انگار بروند دست راقطع بکنند هیچ مسئله‌ای نیست.  
مسئله دوم، دوم جاهل متنسک، آدم جاهل نفهم، آخر  
بعضی جاهلها، خوب مردم خیلی جاهلند نسبت به  
مسائل، ولی یک جاهل، جاهلی است که دنبال  
مطلب می رود، دنبال مسئله می رود ببیند چه است  
سر در بیاورد، به حرف یک نفر گوش نمیدهد. اینی  
که یک نفر بیاید یک مطلبی بگوید به او اعتنا  
نمی کند، برویم ببینم نفر بعد چه می گوید؟ نفر سوم  
چه می گوید؟ نفر چهارم چه می گوید؟ نفر دهم چه  
می گوید؟ وقتی که به یک ظنّ و به یک اطمینان رسید  
عمل می کند.

جاهل متنسک به آنی می گویند که وقتی نگاه  
به عمامه بکند و ریش و محاسن تمام شد و رفت  
تمام شد دیگر، هیچ دیگر قضیه‌ای نه نیاز به تحقیق  
است نه نیاز به تفحص است، و به یک شعار و به یک  
شایعه و به یک فضا سازی و به یک جو، وقتی که  
نگاه می کند همین است دیگر هر چه به او می گویی

برو فکر کن، می گوید حوصله داری همین است، مسئله تمام شد، دین و دنیا را می گذارد و اصلاً دیگر قبول نمی کند، ذهن خودش را می گیرد

حضرت می فرماید که: این دسته هم ما از عهده نمی توانیم بر آییم این دسته دوم، ولی نه اگر عالم، عالم متحتک نباشد، عالمی باشد که یک جو غیرت دینی داشته باشد و یک جو تقوا داشته باشد، آن عالم عالمی است که به درد می خورد و باید به دنبالش رفت، یک جو غیرت دینی، بیشتر نه، همان یک جو کافی است برای این که در هر مسئله ای که ببیند تا یک ماه تنش بلرزد، کسی یک جو غیرت داشته باشد یک جو ایمان داشته باشد یک جو تقوی داشته باشد کفایت می کند، مراتب بالای تقوا اصلاً این

حرفها را حرفش را ننزید، اصلاً ارتباطی با این مطالب ندارد.

دوم عبارت است از همان کسی که او عامی است ولیکن یک عامی است که دنبال مطلب می رود که به قول سعدی شیراز که می فرماید:

آن کس که نداند و بداند که نداند \*\*\* لنگان

خرک خویش به مقصد برساند

می داند که نمی داند می داند، بالاخره می رود از این طرف و از آن طرف سوال می کند این را می بیند آن را می بیند دنبال مسئله می رود نمی گوید من این را شنیدم و تمام شد نه می رود از نفر دوم می شنود، از نفر سوم می شنود از راه دیگر بروم تحقیق کنم، شاید این کسی که دارد این حرف را به من می زند، خدعه می کند دارد دروغ به من می گوید، بروم از نفر دوم سوم پنجم تحقیق کنم، وقتی که آن منابعی که باید آن منابع را اختیار کرد، برای تحصیل اطلاعات، آن منابع را به دست آورد، برایش اطمینان حاصل شد آن راهی که در پیش می گیرد آن را انجام می دهد آن را که تشخیص می دهد انجام می دهد.

وقتی که حضرت داشت صحبت می کرد ابوحنیفه آمد یکدفعه حضرت مطلب را برگرداندند، آمد خوب نمی تواند حضرت مطلب را ادامه بدهد که آن مسئله را حضرت نمی تواند ادامه بدهد، چه می شود قضیه؟! بلند می شوند می روند برای حضرت دردسر درست می کنند، آن کسی که بلند می شود می گوید دستش را قطع کند یک حرفی زدیم و ولش کن، اگر یک چیزی از حضرت بشنود، هزار تا می گذارد رویش می رود تحویل جناب منصور دوانیقی می دهد. بفرمایید این تازه آن موقع میکروفون و ضبط و این حرفها نبود که اگر بود می گوید، بیا نگاه کن خودت گوش بکن نگاه کن بین، این رئیس شیعه ها و رئیس روافض چه می گوید و چه صحبت می کند. می رود حضرت شروع کردند یک مطلبی را فرمودند، گفتند: چیه افراد می گویند ما علم غیب می دانیم، ما علم غیب می دانیم من الان قبل از این مجلس داشتم یک کنیزی در این جا تخلف کرده بود من دنبالش کردم بگیرم تنبیه کنم او را، و خودش را قایم کرده بود من هر چه گشتم پیدایش نکردم



حضرت دروغ نمی گوید، حضرت راست می گوید  
حضرت راست می گوید دروغ نمی گوید این مطلب  
را، این مسأله را، در مقدمه کتاب افق وحی در  
قسمت علم در مقدمه اش سه بحث است، یکی بحث  
توحید افعالی، یکی بحث وحی است و علم است و  
یکی هم بحث وحی، این سه مطلب را بنده در آن جا  
توضیح دادم و بعد آن مطالبی که بر آن مترتب باشد،  
خوب متعرض شدیم، در آن قسمت علم رفقا آن جا  
بروند من در آن جا توضیح دادم که چگونه است که  
امام علیه السلام اطلاع بر مسائل دارد و چگونه است  
که در بعضی از اوقات که نمی خواهد که اطلاع پیدا  
کند به خاطر مسائلی.



امام علیه‌السلام وقتی می‌فرماید: من گشتم پیدا نکردم دروغ نگفته حضرت، حضرت چون می‌دانسته یک ابوحنیفه‌ای نیم ساعت دیگر می‌آید، وقتی این رفته ذهن را نبرده به آن سمتی که این در آن جا رفته، رفته یک جای دیگر را فرض کنید که حضرت گشته، چون نیم ساعت دیگر کار دارد، با این قضیه کار دارد، این که می‌خواهد بیاید باید برای او چیز آماده آن که به دردش می‌خورد، بایستی در اختیارش گذاشت، حضرت فرمودند: چه می‌گویند این افراد ما علم داریم! علم غیب داریم! و اینها الان بسیاری هستند در انکار علم امام علیه‌السلام به این روایت تمسک می‌کنند، گرچه غلط است این نیست مسئله این طور نیست چه می‌گویند اینها، من دنبالش گشتم پیدا نکردم، بعد ابوحنیفه نشستند خوب حال شما چطور است؟! چه خبر و از فلان جا چه خبر؟! و بعد نظایر این قضایا پیش می‌آمد.

برای امام علیه‌السلام، حتی در یک مجلس دیگری محمد بن مسلم خوابی دیده بود آمد خدمت حضرت که تعبیر کند ابوحنیفه در آن جا بود،

حضرت فرمودند ابوحنیفه که در این جا است شما به من می‌گویید به او بگو که خواب را تعبیر کند، عجب امام صادق علیه‌السلام که تحویلش می‌گیرد یعنی می‌دانید این چه قضیه‌ای بوده تا حضرت فرمودند تعبیرش این نیست، تعبیرش آن است و خلاصه خواب تو دارای یک همچین معنایی است، یعنی زمانه زمانه‌ای بود که رئیس مکتب شیعه و رئیس مکتب حق نمی‌توانست حرف را راست بزند در آن زمانه، می‌گرفتند در زندان می‌انداختند می‌کشتند او را، کی؟!

خلفایی که آن خلفا به نام اسلام بر مردم حکومت می‌کردند، نه به نام یهودیت، نه به نام نصرانیت، نه به نام جبر و زردتشتی و الحاد و بی‌دینی و کمونیستی و اینها به نام اسلام و جانشین پیغمبر، و منتسب به رسول الله، بنی عباس بودند دیگر خوب به هاشم می‌رسیدند، به آن اصل، از دو طریق می‌رسیدند، لذا به ائمه می‌رسیدند می‌گفتند یا بن عم اینها برای همین بود، پسرعمو برای این بود، قضیه این مصیبت، مصیبت زمان ائمه بوده وقتی که

مجلس خلوت شد، و ابوحنیفه رفت بیرون افراد که رفتند، این سه نفر که ابان بن تغلب جزو اینها بود دوباره برگشتند پیش حضرت، گفتند یا بن رسول الله این چه حرفی بود که از شما شنیدیم، دست شما درد نکند، این مطالبی که تا به حال شنیدیم، علم اول و آخر را ما داریم، هیچ چیزی در زمین و آسمان نیست که در ما مخفی باشد، پس چه شد؟! این حرفها شما که الان باید دنبال کنیز باشد در صندوقخانه من نتوانستم پیدااش کنم! حضرت فرمودند مگر ندیدید ابوحنیفه این جا بود و این جا نشسته بود، گفتند ما هم همین را احساس کردیم بعد حضرت فرمودند: آیا این آیه را نخواندید! این آیه را نخواندید



إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ  
وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ<sup>۱</sup> تمام اشیاء را، تمام  
حقایق اشیاء را در عالم وجود، ما همه را در امام  
مبین، امامی که نشان می‌دهد، امامی که حقایق را  
نشان می‌دهد، امامی که این طور نیست، دهانش بسته  
باشد و یک کاری کسی از او خبر نداشته باشد، نه  
امامی که می‌آید می‌نشیند و از اول خلقت، و از اول  
زمان مقام اراده وجود حق که مقام واحدیت است تا  
آن چه را که خدا خدایی می‌کند را به شما بیان  
می‌کند، بر طبق فهم و بر طبق استعداد برای شما بیان  
می‌کند بله پیش سلمان فارسی بلند شود و پیش  
أمیرالمؤمنین علیه السلام حضرت مطالبی می‌گوید که  
یک در هزارش اگر به ما می‌گوید سوت می‌کشد  
سرمان، همین مسئله را بیان می‌کند، سعد بن وقاص  
می‌آید می‌گوید اگر راست می‌گویی در سر من چند  
تا مو است، این هم این جور از حضرت بیان می‌کند،  
حضرت می‌گوید این را هم می‌گوییم آن را هم  
می‌گوییم من هر دو را می‌گوییم من هر دو را بیان

---

<sup>۱</sup>سوره یس (۳۶) آیه (۱۲)

می‌کنم، من امام مبین هستم من قرآن ناطق هستم من قرآن ناطق هستم و من حقایق را بیان می‌کنم، لذا بخواهد اگر به تو بگویم در کلمات چند تا مو است می‌گویی نه دروغ می‌گویی حالا کی است که بیاید بشمرد می‌رود سر آقا یک یکی بیاید بشمرد نه دروغ می‌گویی این قضیه نیست.

حالا امیرالمؤمنین بیاید یکی یکی بردارد عین قضیه امام حسن علیه‌السلام، امام حسن علیه‌السلام که امشب شب ولادتش است، یک شخصی از دنیا رفته بود و آمدند حضرت، افراد و اینها برای این که ارث و فلان که تقسیم کنند به فقرا و اینها، و صد تا دانه خرما باقی مانده بود، حضرت فرمودند: صد تا باقی مانده این صد تا به اصطلاح چیز کنید افراد نگاه کردند یکی از اینها یک خرما برداشت، گذاشت توی دستش وقتی که گشتند دیدند نود و نه تا است، گفتند ا شما گفتید صد تا حضرت فرمود آن دست را باز کن ببینیم، یکی از آنهایی که ایستاده بود شروع کرد به خندیدن، گفتند حالا بگذار رویش می‌شود صد تا، خب حالا این صد تا بود حالا اگر سعد وقاص



می گوید نه بیخود می گوید، حضرت بیاید چقدر یک  
میلیون هشتصد هزار تا، سر چند تا مو دارد؟! بیا  
بشمرد خوب کی بیاید بشمرد، حضرت فرمودند اگر  
به تو بگویم قبول نمی کنی، من هم وقت ندارم برای  
تو بشمارم نمی دانم چه کنم، ولی به تو می گویم که  
در خانه ات یک توله سگی را داری می پروانی که در  
آینده قاتل فرزند پیغمبر خواهد شد.

عمر سعد آن موقع در منزل سعد وقاص  
کوچک بود، تازه راه افتاده بود گفتند که حالا این را  
داشته باش و تاریخ قضاوت خواهد کرد که علی  
علیه السلام وقتی که می گوید (سلونی قبل ان  
تفقدونی) که راست می گوید یا نه بعضی ها آمدند از  
این ادعاها کردند خودشان را جای امیرالمؤمنین  
گذاشتند،

خودشان را جای امام گذاشتند ولی یک قدری تفاوت دارد یک قدری البته یک قدری بین آن مقام ولایت و بین سایر مسائل تفاوت دارد، حالا بگذریم امام صادق علیه السلام فرمودند که آیا این آیه را نخواندید **وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ** ابان گفت بله این آیه را خواندم و حضرت فرمودند ما امام مبین هستیم که هیچ چیزی در عالم وجود از ما مخفی نخواهد بود، آن وقت من نفهمم این کنیز کجا رفته، می خواهی الان بگویم کجاست؟ درست البته راجع به این قضیه توجیهی دارد که چگونه امام علیه السلام یک همچنین مسئله ای را بیان می کند، چه حالی در امام انجام می شود، که یک مقداری از مسئله جدا می شویم. امام صادق علیه السلام این طور بود این طور برای افراد و برای مردم، حضرت به این نحو بیان می کرد، یعنی همین مسائل ظاهر را برای افراد بیان می کرد، بله محمد بن مسلم و فرض کنید که جابر بن یزید جعفری می رفت پیش حضرت می رفت آن وقت مطالب دیگر و یک مسائل دیگر.

آن چه که در عالم مثال وجود دارد که به او

تعبیر به مثال دانی و مثال نازل گفته می‌شود همین صورت خارجی اشیاء است، همین صورت خارجی آن جنبه کدورت و اینها در او نیست. این صورت خارجی خوب مسئله‌ای نیست که خیلی قابل توجه باشد، همان طوری که خدمت رفقا عرض شد این صورت خارجی و این واقعیت خارجی، واقعیتی نیست که از انسان سوال کنند چرا آب خوردی؟ چرا صحبت کردی؟ چرا راه رفتی؟ چرا با فلان کسی حرف زدی؟ چرا به او اخم کردی؟ چرا به او خندیدی؟ چرا نسبت به این مسئله اقدام کردی؟ در خود این مسائل و این مطالب این چیزی نیست که بخواهند سوال بکنند، آن چه که سوال می‌کنند این است که این آب را به جا خوردی یا به جا نخوردی، از این سوال می‌کنند آن صحبتی که با آن شخص کردی صحبت به حق بود، یا صحبت به ناحق بود، از او سوال می‌کنند نه از خود آن کلماتی که از دهان انسان خارج می‌شود از آنها سوال نمی‌کنند، این فحش و سبّی که در این جا کردی آیا این سبّ به حق بود و درست بود و می‌بایست این را انجام بدهی یا

این که این سبّ و ناسزایی که کردی به ناحق بود و در غیر جای خود بود و نمی‌بایست، از بایست و نبایستِ مسائل در روز قیامت محاسبه می‌کند و سوال می‌کنند نه از خود مسائلی که صحبت می‌شود، در این زمینه خوب یک مقداری صحبت کردیم، فلهاذا آن چه که ثواب بر او تعلق می‌گیرد آن نمازی که ما می‌خوانیم و دولا راست می‌شویم نیست، به او ثواب تعلق نمی‌گیرد به او نیت ما تعلق می‌گیرد که آیا این نمازی که الان می‌خوانم به خاطر ورزش و نرمشی که صبح باید انجام بدهم، این عمل را دارم انجام می‌دهم؟! یا این که نه، اگر نرمش خودم را کرده باشم ورزش خودم را کرده باشم لااقل به طور کلی اهل این حرفها نباشم در هر حال این را انجام می‌دهم کاری به این مسئله ندارم، اگر نماز را خوانده باشم به



عنوان این که خوب اقلًا یک نرمشی هم می‌کنیم،  
بالاخره یک دو سه دقیقه‌ای هم جزو برنامه  
ورزشی‌مان به حساب می‌آوریم، اگر این کار را بکنی  
هیچ ثوابی به ما نمی‌دهند، بلکه نماز ما باطل است  
این ثوابی که به ما میدهند این برای این نیست و این  
به خاطر این است که این عملی که در این جا دارد  
انجام می‌شود این عمل، عملی است که برای خدا  
نبوده، خدا می‌گوید چیزی که برای من نبوده از من  
چه توقع دارید وقتی از من توقع، وقتی برای من  
انجام نمی‌دهی چه توقعی داری! یک وقتی برای من  
می‌خواهی انجام بدهی مریض باشی بلند می‌شوی  
نماز می‌خوانی، ورزشت را کرده باشی، بلند می‌شوی  
باز هم نماز می‌خوانی نمی‌دانم فرض کنید علی کل  
حال کسی در این جا باشد نمازت را می‌خوانی کسی  
نباشد نماز می‌خوانی. اینهایی که می‌ایستند پشت  
دوربین عکسشان را موقع نماز بگیرند دیدید قشنگ  
صاف، این عبا الان برای شما من درست کنم تا  
خوب تماشا کنید این دوربین که دارد ما را می‌گیرد  
قشنگ نشان می‌دهد قشنگ می‌نشینم، خوب منظم،

حالا دکور را درست می کنند خوب این حرفها.

من یکدفعه داشتم یک نمازی را نگاه می کردم

نماز ظهر بود، یک بنده خدایی داشت نماز می خواند،

موقع ذکر، سَبَّحَانَ بلند می گفت بابا موقع نماز ظهر،

ذکر سَبَّحَانَ را باید یواش گفت. حالا به خاطر

دوربین تو صدات را می بری که طاق بیاید پایین، این

فایده ندارد. اذکار سجده و اذکار رکوع در نمازهای

اخفاتیه باید آهسته گفته شد. و اذکار سجده و رکوع

در نمازهای جهریه بایست به حدّ بلند گفته شود. لذا

اگر این دفعه خواستن عکست را بیاندازند سبحان را

بلند نگو یواش بگو، یعنی همان طوری که یک

خورده خدا را بکش وسط همه اش این طور نباشد.

در این سفری که در این سفری که خدا

قسمت کرد چندی پیش ما مشرف شده بودیم،

حضرت زینب سلام الله علیها یک شب جمعه ای بود

در صحن، نشسته بودیم بعد از نماز مغرب و عشا

دیدیم خبرهایی است و دم و دستگاهی است و

صحبتهایی یک خورده گذشت، دیدیم مثل اینکه

برنامه دعای کمیلی است و می خواهند دعای کمیل

بخوانند، دعای کمیل و دم دستگاههای آوردند و دوربین آوردند و اینها گذاشته بودند، هی صدا می‌زدند آی مردم ما می‌خواهیم فیلم شما را برداریم و از تلویزیون پخش کنیم، بیاید بنشینید یکی از آن طرف می‌رفت یکی از این طرف می‌آمد، هیچی یک ربع گذشت و خبری نشد و دوباره صدا زد که بیاید به فیض دعای کمیل برسید، در ضمن فیلم از تلویزیون پخش می‌شود خیلی مثل اینکه مردم چیز نبودند، یعنی نمی‌دانم با اینکه مردم از فیلم بدشان نمی‌آید، نمی‌دانم چرا نرفتند. یکدفعه ما دیدیم جمعیت دارد می‌آید چه شده! همه این کاروانها و آخوندها، مردم دارند می‌آیند نگو رفتند همه را صدا زدند که بیاید اوضاع خراب است، بیاید جمعیت راه بیاندازیم خلق الله آمدند و الحمدلله خوب شد افراد آماده شد، خوب حالا نشستند این ور قبله نشستند، حالا خوب موقع دعای





کمیل باید رو به قبله بنشینی، آن آقای که دعای  
کمیل را می‌خواند که (اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِرَحْمَتِکَ<sup>۱</sup>  
می‌گفت البتّه با همان صدا باید به سمت قبله نشست  
ولکن چون دوربین به این طرف است، ما چاره  
نداریم گفتم به عجب دعای کمیلی! این دعای کمیل  
از دهانش خارج نشده ملائکه می‌قاپند و به  
عرش اعلی می‌برند که البتّه چون دوربین آن جا به آن  
سمت است لذا عیب ندارد به سمت غیر قبله هم  
بنشینیم. خب خیلی خوب، آن دعایی که صدا  
می‌زنند خلق الله را در تلویزیون باید هم به پشت  
قبله البتّه پشت به قبله نبود منحرف بوده این طرف  
بوده این طرف نشسته بود. این به اصطلاح یک  
بساطی است وقتی انسان می‌خواهد که چیزی را  
بخواند یک خورده خدا را هم باید بکشد این وسط  
فقط همه اش دم و دستک و نمی‌دانم اسباب بازیها و  
این دوربین و ضبط و فلان و این حرفها که نباید  
باشد. آخر باباجان آن در مقام حضرت زینب  
سلام الله علیها در آن صحن مطهر در آن موقعیت

---

<sup>۱</sup> قسمتی از دعای کمیل

خاص، آخر آن چه وضعی است که آدم بلند شود  
بیاید این طور و به این کیفیت باشد. درست شد علی  
کل حال اینها بایستی که رعایت بشود و به او توجه  
بشود تا اینکه نصیبی برده شود.

بله آقا اینها می شود همه ظاهر همه همین  
است. این قضیه، قضیه ظاهر است در این قضیه  
ظاهر در این مسئله ظاهر همین شکل و همین  
خصوصیت وجود دارد و نسبت به این، خدا از انسان  
سوال نمی کند، نکیر و منکر از انسان نسبت به این که  
چرا این عمل را انجام دادی، این عمل فیزیکی، این  
عمل فیزیکی را انجام دادی از این نمی پرسند و چرا  
این عمل فیزیکی را انجام ندادی از خود این  
نمی پرسند، از خود این عملی که انجام شده از آن  
جهتی که این عمل روی آن جهت انجام می شود یا  
انجام نمی شود. از آن جهت سوال می شود که این را  
که انجام ندادی به چه دلیلی بود؟؟!! دلیش را بگو  
یا اینهایی که انجام دادی روی چه حساب انجام  
دادی؟! روی چه جهتی انجام دادی خود آن عمل  
خارجی نه خود این عمل خارجی، آن شخصی که به

فقیر پول می‌دهد از این عملی که انجام داده از او سوال نمی‌کند، سوال از این می‌کند پولی را که به فقیر دادی قصد قربت کردی؟! یا چون رفیقت همراهت بود این کار را کردی؟! اگر این رفیقت همراهت نبود دست در جیبت نمی‌کردی؟! این را برای ما توضیح بده. جناب شخصی که این کار را انجام دادی، این را انسان بایستی که درست کند، اما این که هزار تومان برداشته به این فقیر داده، از این هزار تومان سوال نمی‌کنند که هزار تومان دادی یا پانصد تومان دادی نه، این هزار تومانی که دادی به چه نیت دادی؟ آن نیت یا می‌شود ثواب، یا می‌شود گناه، این هزار تومان نه ثواب است نه گناه، هیچ کدام این عمل فیزیکی که این شخص انجام می‌دهد نه ثواب دارد نه گناه دارد.

پس ثواب و گناه چه شد؟ ثواب و گناه

عبارت است از همان داعی از همان نیت از همان

خواست، از همان تفکر از همان وجهه‌ای که این عمل، آن وجهه را به خود می‌گیرد و در درون اوست آن ثواب دارد. نمازی را که انسان می‌خواند خود این عملی را که دارد انجام می‌دهد نه ثواب دارد نه گناه، هیچ کدام، از اول تکبیر الله اکبر بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ تا آخر، نماز مغرب سه رکعت این سه رکعتی را که انسان می‌خواند نه ثواب دارد نه گناه دارد، ملائکه نگاه می‌کنند که این سه رکعت را چگونه انجام می‌دهد، در چگونگی این عمل ملائکه حساب باز می‌کنند، نه در خود این عمل، به خود این عمل کاری ندارند، به خود این عمل کاری ندارند، این عمل را تو که داری انجام می‌دهی نیت خیر در پی این عمل است؟! به چه اندازه برای خدا بوده! به چه اندازه در آن قصد قربت کردی! به چه اندازه حضور قلب و رعایت خصوصیات صلاتیه را در این جا انجام داده‌ای، به چه مقدار؟

به همان مقدار نمره می‌دهند به همان مقدار در پرونده ثبت می‌کند، اگر نمازی بوده که در آن این بوده که خوب حالا که فرض بکنید که سجده را

می خواهی انجام بدهیم یک خورده طول بدهیم، این درد کمری که داریم، این درد کمر یک خورده کش بدهیم بد نیست که همچنین چیز باشد همین که این را می گوید، یک هشت نمره کم می شود، نمازش می شود دوازده، نمره چند شد؟ دوازده، اگر از اول بیاید برای دیسک و کمرش بخواهد انجام بدهد آن که صفر است آن که دیگر اصلاً می رود کنار، نه نماز را برای خدا انجام می دهد ولی همین که می خواهد انجام بدهد یک خورده بیشتر انجام بدهم، این بد نشد الله اکبر دوباره حالا برویم سجده سَبَّحَانَ رَبِّي هِيَ كَشَّشْ بَدَّهْدْ، سه دفعه (سَبَّحَانَ رَبِّي الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ) که بعدش می گوید و عَجِّلْ فَرَجَهُمْ خب خوب شد یکدفعه چند شد چهار نمره کم شد درست شد، آنها نگاه میکنند آن نیتی که دارد با آن نیت سجده را دارد انجام می دهد، آن را به آن نیت می گویند، نمی گویند تو آمدی کمرت را کشاندی، نمی گویند تو سجدهات را طولانی کردی طولانی شدن سجده در صورتی که انسان ذکر بگوید چه فرق

می‌کند با طولانی شدن سجده با همین ذکر بدون نیت، این که هر دو یکی است، این که هر دو یک وقت را گرفت فرض کنید که ده ثانیه، پانزده ثانیه وقت گرفت. پانزده ثانیه با پانزده ثانیه که یکی شد همین ذکر را آن جا هم می‌گویی ممکن است که به این نیت نگوید ولیکن فقط ذکر بگوید سه مرتبه بگوید (سبحان ربی الاعلی و بحمده اللهم صل علی محمد و آل محمد) آهسته بگوید بعد بلند شود زمان همان، کلماتی که ادا می‌شود همان و آن انرژی که صرف برای سجده می‌شود انرژی یکی است. پس از نظر فیزیکی و از نقطه نظر احکام ظاهری، از نقطه نظر ضبط صوتی از نقطه نظر دوربین فیلم و عکسبرداری، از این نظر، این که دارد الان بر می‌دارد آیا این دوربین مغز دارد؟ تو این مغزش می‌فهمد که این الان یک پنج ثانیه‌اش برای یک استغفار یک حالت کشیدگی و راحتی کمر است، نه آن نیست نه دوربین یک حالت را





برمی‌دارد این دوربین این سجده را پانزده ثانیه ضبط می‌کند با همین خصوصیت و با همین الفاظ و با همین شرایط درست شد. همین دوربین این پانزده ثانیه را عین همین ضبط می‌کند فرقی هم نمی‌کند پس از نظر قانون دوربین و از نظر قانون عکاسی بین این سجده و بین آن سجده تفاوتی ندارد یکی است، ملائکه به قانون عکاسی ما نگاه نمی‌کنند آن چه را که در ظرف عکاسی، ببینید خیلی دیگر مثال را آوردم پایین که دیگر کاملاً مشخص باشد، آن چه را که وسایل عکاسی، آن را ضبط می‌کند آن مورد نظر ملائکه نیست، می‌گویند به ما ارتباطی ندارد اصلاً به ما کاری ندارد هیچ ما به این مسئله کاری نداریم.

ادراک این مسئله برای فهمیدن کلام امام علیه‌السلام که حضرت عرضه می‌دارد (اِذَا رَأَيْتَ مَوْلَايَ ذُنُوبِي فَرِزَعْتَ) وقتی که خداوندا به گناهانم نگاه می‌کنم مرا فزع می‌گیرد این قید حیاتی است، پس از نظر ملائکه آن چه را که وسایل ثبت و ضبط عمل ظاهر است، از نظر ملائکه هیچ چیز نیست قابل ارزش نیست هیچ قابل ارزش نیست چه این سجده

من پانزده ثانیه طول بکشد ملائکه می گوید ارتباطی به من ندارد چه سجده من پنج ثانیه طول بکشد باز ملائکه می گوید ارتباطی به من ندارد هیچ کاری به من ندارد، این سجده سه ثانیه طول بکشند (سَبَّحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ) چقدر شد دو ثانیه شد همین کافی است همین ملائکه می گوید ارتباطی به من ندارد اینش به ما ربطی ندارد، چرا تو سجدهات را کوتاه کردی؟ به آن ما کار داریم به آن چرایی که تو نفست، نه به آنی که در خارج انجام می شود، چرا سجدهات را طولانی کردی؟! برای خدا کردی برای این که بیشتر با خدا مناجات کنی؟ برای این که بیشتر با خدا دل و قوه بدهی و بگیری؟ برای این که بیشتر با خدا راز و نیاز کنی؟ برای این کردی بارک الله بارک الله، به تو نمره می دهیم احسنت می گوئیم و آفرین و لدینا مزید و چیزهای دیگر هم هست؟ یا این که سجدهات را طولانی کردی چند تا مرید آمدند پشت سر تو هم ایستادند جمعیت نمازگذار چند هزار نفر شده؟ اگر تو یک دفعه بگویی سبحان ربی الاعلی و بحمده می گویند این عجب آقا شیخی

است، این نرفته به سجده کله‌اش را برداشت و سرش را برداشت، برای این که این چند هزار نفری که الان پشت سر من نماز می‌خوانند خوب استفاده کند، دوربین هم که دارد بر می‌دارد از توی بلند گو که همه اطراف دارند چیز می‌کردند هی گرمش می‌کنیم هی سبحان الله را اضافه می‌کنیم چه می‌کنیم تا این که بگویند به به این نماز چقدر عالی‌ه، آن ملائکه به آن کار داریم. چرا طولانی کردی برای جمعیت؟! خوب اجرت هم با همان جمعیت گرفتی همان به بهی که جمعیت کرد همان به به ثوابی است که بردی، از ما ملائکه دیگر چه می‌خواهی؟! دیگر بی حساب شدیم ما دیگر حساب نداریم با هم بی حساب شدیم، حالا چیزهای دیگر داریم این وسایل دیگر در این جا هست آن جا تشریف بیاورید

خدا رحمت کند مرحوم آقا سید مرتضی بود

رفقا دیده بودند او را گاهی اوقات که این رفقا به او

می گفتند امشب بیایم خانه تو می گفت تشریف  
بیاورید هم حاضری داریم هم پختنی، حاضری  
چوب، پختنی آجر. هر دو هر دو اش در خانه هست  
هم چوب داریم چوب پختنی نیست خام است دیگر  
درخت و از این چیزها دسته بیل خیلی از این چیزها  
جزو حاضری است، دیدم اتفاقاً داشتیم خانه فلان  
دسته بیل داشت از این چیزهای آهنی چه می گویند  
دیلم داشت نمی دانم توی خانه برای چه گذاشته بود!  
خلاصه ملائکه می گویند ما آن جا داریم همه جور،  
همه جور وسایل پذیرایی تشریف بیاورید در  
خدمتتان هستیم.

آن نمازی که آن جا برای این جمعیت آن نماز  
را انجام دادی ثوابش را همان جا است. همان به به  
که کردند آن به به برای شما، بی حساب شدیم حالا  
تشریف بیاورید این جا، آن می شود گناه، پس  
بنابراین در عالم قیامت آن چه را که مورد حساب و  
کتاب است، مثال دانی و مثال نازل نیست، در مثال  
دانی و مثال نازل مُتَّسِم به اعیان خارجی، آن مثالی که  
به همین صور خارجی وصل است و کپی همان چه

را که در عالم برزخ است، همین در این جا همینی که من دارم دستم را تکان میدهم به این کیفیت به آن می گوید، چه صورت عین خارجی و به شکل این که در عالم برزخ است می شود مثال دانی و مثال نازل به این ملائکه کاری ندارند به این حرکات کاری ندارند، به این صحبت کاری ندارند به این مسائل هیچ کاری ندارند. آنی که کار دارند این است که امشب جناب آقای طهرانی این حرفهایی که داری می زنی، روی چه حساب داری می زنی؟! به آن کار دارند آمدی خودت و علمت را به افراد نشان بدهی، هان برای این، اگر این طور است نه تنها ثوابی براین مسائل مترتب نمی شود، کتک هم پشت اینها هست اگر آمدی می خواهی به بقیه بز بدهی، اگر آمدی می خواهی به بقیه خودت را نشان بدهی، اگر آمدی می خواهی بگویی که بیاید نگاه کنید ببینید این دعای ابی حمزه را چطور الا من توضیح می کنم، چطوری شرح می کنم، بیان می کنم، اگر این است آن به به و چه چهی که بر این نصیب تو می شود، همان اجر و پاداشی است که بر این دو ساعت، سر همه را به درد

آوردن، الان در این جا نصیب تو می‌شد، این در این جا، ولی اگر نه حساب این را کردی که شب پانزدهم ماه رمضان است رفقا آمدند طالبند، اگر تو خودت عُرْضه نداری برای عمل به مفاد دعای ابی حمزه، رفقای عَرْضه دارند، رفقا قابلیت دارند، حداقل کاری که از تو بر می‌آید این است که دو کلام از بزرگان شنیدی بیا بگو خوب، این یک بشود یک چیزی بشود رویش حساب کرد، یک مسئله‌ای را به اصطلاح روی آن حساب کرد حالا خیلی مسئله چیزهای دیگر که کاری ندارد، به همین مقدار، باید ببینی این صحبتی که الان داری می‌کنی بر چه اساس می‌کنی، به چه نیت داتری می‌کنیم، عمق این مطلب کجاست؟ در نفست نسبت به این قضیه چه می‌گذرد؟! ما به آن کار داریم! آن قضیه هر چه دقیقتر باشد که به آن می‌گویند مثال اعلی و همین طور یا



ملکوت سفلی، هر دو چه ملکوت علیا داریم که یک قدری از این دقیقتر و بالاتر است به این می‌گویند مثال منفصل علیا، این صورت مثالیه که صورت گناه و صورت ثوابی است که مترتب بر عمل انسان است، ملائکه به این کار دارند و همین صورت مثالیه است که رفقا شنیدند یادر کتب خوانده‌اند که: بعضی از افراد که چشمشان باز شده افراد را به صورت حقیقی می‌بینند، این دومی است او اولی نیست، آن اولی که عبارت است از مثال است آن همین مطلب است به همین کیفیت است تفاوتی نمی‌کند و در آن قضیه صورت نیست، ولی در طی این مسئله و در پس این قضیه یک مطلب دیگری وجود دارد و آن عبارت است از همان کیفیت نورانی یا کیفیت ظلمانی که همراه با فاعل فعل و عامل عمل همراه با او وجود دارد. دیگر دوربین عکسبرداری آن را دیگر نمی‌تواند ضبط کند، هان دیگر این ضبط صوتها و این‌ها او را نمی‌تواند، ضبط صوت نمی‌تواند، آن یک چیز دیگر است آن یک مسئله دیگر است (آثار جمال تو در دیده هر مومن) وقتی



که به مومن، انسان نگاه می‌کند به چشمش، در  
ماورای این چشم یک چیز دیگری مشاهده می‌کند،  
آن همان حقایق ایمانی است که آن حقایق ایمان از  
این نگاه چشم پیدا است. البته خوب باید فرد اهل  
باشد، باید فرد تا حدودی به مسائل وارد باشد،  
(آیات جلال تو در سینه هر کافر) انسان از صحبت  
افراد می‌فهمد این چقدر کدورت دارد، بعضی افراد  
وقتی به آدم سلام می‌کنند، آدم را زیرو رو می‌کند،  
یک سلام سلام که دیگر، سلام به آدم می‌کنند، بعضی  
از اوقات که مکه می‌رود و مشرف می‌شود این بعضی  
از امام جماعتها هستند امام جماعتهای مسجد الحرام  
بعضی‌ها خوب نیستند یا مدینه مکه، مساجد سایر  
اینها می‌خوانند همچنین کدورتشان حالا یا دارند یا  
مثلا کم است فلان است، ولی بعضیها می‌خوانند آقا  
وقتی که شروع می‌کند به بسم الله زیرو رو می‌کند  
این آدم را، زیرو رو می‌کند این چیه؟! این چه خبر  
است؟! ادا دارد آیه قرآن می‌خواند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ**  
**الرَّحِيمِ (۱) الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲)** <sup>۱</sup> ولی هر آیه‌ای

---

<sup>۱</sup> سوره الحمد (۱) آیات (۱ و ۲)

که می خواند مثل یک پتکی که بر سر آدم می کوبند،  
مثل یک پتک بر سر آدم می کوبند، این قدر اثر  
نفسانی ظلمانی دارد، اثر نفسانی ظلمانی دارد. ولی  
وقتی که انسان سخن اولیای خدا را که می شنود،  
کلام اولیای خدا را که می شنود، هر کلامی را که  
می شنود، ندیده نوارش را دارد گوش می دهد، نوار  
این بزرگان اینهایی که به رحمت خدا رفتند، واقعاً  
عجیب است.

این که به رفقا توصیه می کنم همیشه دائماً با  
صدای بزرگان مانوس باشند و انیس باشند  
همراهشان صدای بزرگان را داشته باشند، هر روز  
ولو شده یک دقیقه، دو دقیقه پنج دقیقه که شده همان

صدا اثر می کند حالا کاری نداریم به این که چه می گوید آن چه می گویند یک مطلب دیگر است آن مطالبی که همراه با این صوت به انسان القاء می شود یک مطلب دیگر است و یک مسئله دیگر است، خود صدا خود صدا همین سلام علیکم و رحمه الله، همین السلام علیکم و رحمه الله، حال شما خوب است یک مطلب عادی، این صوت و صدایی که از این ولی الهی می آید و به گوش انسان می رسد همین صدای صحبت عادی هم اثر می گذارد، تأثیر دارد!

این مال چیست؟! مال آن ملکوتی که پشت این قضیه است که به او مثال اعلی و حقیقت اعیان برزخیه، حقیقت اعیان برزخیه، نه اعیان خارجیه عالم کون و فساد و شهود، حقیقت اعیان برزخیه، آن حقیقتشان همان حقیقت ظلمانی و حقیقت روحانی است، ثواب آن است. وقتی که می آورند انسان را در پیشگاه حساب و کتاب، چرا این گناه را کردی؟! یعنی چرا این نیت را در این گناهت داشتی! نه این که چرا این عمل را انجام دادی؟

وقتی که شمر را لعنة الله علیه می آورند در

روز قیامت، چرا سر فرزند رسول خدا را جدا کردی؟! از سر جدا شدن امام حسین علیه‌السلام سوال نمی‌کنند، از چرا سوال می‌کنند چرا این کار را کردی؟! نه از این که این عمل انجام شد، این عمل چه شمر انجام می‌داد یا فرض کنید که گیوتین انجام می‌داد هر دو یکی بود، تفاوتی ندارد حالا اگر فرض کنید شمر این عمل را انجام نمی‌داد شاسی گیوتین را می‌زد انجام میداد، همان بود تفاوتی که ندارد، یا این که نه اصلاً به طور کلی این عمل فرض کنید که عملی بود که خودش اتفاق می‌افتاد، خودش اتفاق می‌افتاد خیلی از موارد می‌شود که فرض کنید که یک ضربه‌ای به انسان می‌خورد، اصلاً ضربه مشخص نیست، نه زنده مشخص است، نه هدف، مشخص نیست ولی بالاخره عمل خارجی انجام می‌شود، آن شخص می‌میرد حالا تفاوتی نمی‌کند وقتی که شما فرض کنید که چاقویی را به شکم خودتان بزنید، به هر نیتی بزنید این چاقو فرو می‌رود، در فرورفتن به نیت شما کار ندارد، آن به تیزی خود چاقو و به فشاری که داده می‌شود، آن صدمه خود را می‌رساند،

در روز قیامت نمی آیند به شمر بگویند چرا سر فرزند  
رسول خدا را جدا کردی، جدا شد و او هم به  
مقاماتی رسید و خود امام حسین علیه السّلام به مقام  
شفاعت کبری رسید، این یک مسئله‌ای است، چرا  
این کار را کردی؟! آیا این عملی را که انجام دادی  
برای خدا انجام دادی؟! اگر انجام داده باشی به تو  
ثواب هم می‌دهیم، نه تنها نمی‌گوییم که آمدی دیگر  
از امام حسین علیه السّلام که بالاتر نداریم واقعاً واقعاً  
بینه و بین الله اگر یک شخصی واقعاً خیال کرده  
فرض کنید که سیدالشّهّدا علیه السّلام فرد مخالفی  
است و از آن دایره تسلیم خارج شده و برای خدا بینه  
و بین الله با این شرط با صفای دل، نه با کری و گنگی  
و جهالت و نفهمی، نه با صفای دلش و با نیت  
خالصش، با نیت خالص و با صفای دل، واقعاً  
سیدالشّهّدا



علیه‌السّلام را به جای یزید گذاشته و یزید را به  
جای سیدالشّهّدا علیه‌السّلام گذاشته و آمده این کار  
را را برای خدا انجام بدهد، اگر این کار را کرد خدا  
به او ثواب می‌دهد، ثواب مجاهد فی سبیل اللّهِ  
می‌دهد. اگر!!!

اما شمر آیا همین بود یا نه خبث، سر تا پای  
وجودش را گرفته بود، فسق و کدورت و ظلمت و  
اینها تمام وجودش را، هزار دفعه برای او حرف زدند  
احتجاج کردند، امام حسین علیه‌السّلام بقیه آن  
طرف، این طرف، همه احتجاج کردند، مطلب را  
تمام کردند. قضیه عاشورا این طور نبود که همین  
طوری جنگ شروع شود هر کدام از این اصحاب  
می‌رفتند برای چه، به چه دلیل، فلان مسخره بازی  
درمی‌آوردند، هل هله می‌کشیدند داد و بیداد در  
می‌آوردند به تیر می‌زدند، بزنی صدایش در نیاید بزنی  
دارد لشگر را متوجّه می‌کند. توجّه می‌کنید!! زود  
صدایش را بخوابانید دارد لشگر را متوجّه می‌کند،  
یک خورده دیگر حرف بزنی مردم یک چیزیشان  
می‌شود، زود صدایش را بخوابانید، صورت مسأله را

پاک کنیم، صورت مسأله را زود پاک کنیم که به گوش کسی نرسد تا اینکه بتوانیم کار خود را انجام بدهیم، فوری شروع می‌کردند به سنگ انداختن، شخصی که صحبتی می‌کرد و می‌دید سنگ و احجار می‌آید و خلاصه جنگ و معرکه شروع می‌شد، و اینها نمی‌گذاشتند که حرف به گوش مردم برسد مسخره می‌کردند هل هله می‌کردند، شادی می‌کردند و به این کیفیت بازی در می‌آوردند

لذا می‌آورند می‌گویند چرا به ناحق!! چرا وقتی که تو فهمیدی این مرد بر حق است، چرا فهمیدی وقتی که این مرد کارش درست است، کارش به حق است، پسر پیغمبر است، حالا به پسر پیغمبر بودن کاری نداریم، یک انسان است حالا فقط باید پسر پیغمبر باشد. بقیه مردم آدم نیستند، مگر سلمان پسر پیغمبر بود مگر حبیب بن مظاهر پسر پیغمبر بود، مگر مسلم بن اوثجه پسر پیغمبر بودند، اینها آدم نیستند. همین طوری خون بیگناه روی زمین، مثل مرغ ریخته شود. آقا پدر در می‌آورند! این حرفها نیست. چرا یک نفر که حرفش حق بود و



منطقش حق بود آمدی و او را از نعمت حیات محروم کردی؟! به این باید جواب بدهی، نه به سر بریدن، نه به جدا کردن، به او کاری ندارند، به آن عملی که دستگاه فیلمبرداری ضبط می‌کند خدا می‌گوید به او کاری نداریم، به چراییت این عمل ما کار داریم، که این عملی که انجام دادی برای خدا بود یا نه، این را جواب بده. اگر خدا به خود آن عمل کار داشته باشد دیگر به چرا کار ندارد، تا یک شخصی عملی انجام دهد بفرماید جلو تمام شد، یا فرض کنید که شخصی نماز خوانده شد و برای ریا باشد خوب نماز خوانده است، خدا چه می‌خواهد آقا بفرما در بهشت، نه این خبرها نیست. پس خدا نه به نماز خواندن کار دارد، نه به این عمل قتل نفس محترم کار دارد، به هیچ چیز کار ندارد، به اینی که تو در هنگام عمل، چه نیتی داشتی به این کار دارد، این می‌شود



ثواب، این می شود عقاب، این می شود عمل خیر،  
این می شود عمل شر، این می شود کار خلاف، چون  
بر اساس نیت خلاف بوده، می شد کار خلاف، کشتن  
پسر پیغمبر می شود خلاف، چرا؟ چون کشنده آن  
خلاف بوده است فاعلش این فاعل این عمل را  
خلاف انجام داده، فاعلش به ناحق انجام داده، پس  
عمل می شود خلاف، از آن طرف همین قتل در غیر  
از این موقع باشد، در عرصه دیگر باشد در جنگهایی  
که با پیغمبر، در خود زمان پیغمبر آقا جان در خود  
زمانش، شما خیال می کنید این افرادی که در زمان  
پیغمبر بودند، همه اینها به بهشت رفتند، این افرادی  
که در زمان فرض کنید که در جنگ با امیرالمؤمنین  
علیه السلام بودند همه اینا که کشته شدند، نه این طور  
نیست هر کسی که در رکاب امیرالمؤمنین  
علیه السلام در جنگ صفین کشته شده، باید ببینیم در  
هنگام کشته شدن چه نیتی داشته، شاید نیتش این  
بوده که امیرالمؤمنین علیه السلام بر معاویه غلبه کنیم  
و حاکم کوفه شود، تمام شد دیگر تمام شد. اتفاقاً  
تیر از آن طرف می آید می خورد می اندازد و ما

می‌گوییم از شهداء صفین، نه، از شهدای صفین نیست، ببینید چقدر قضیه عوض شد این دیگر از شهدای صفین نیست.

ولی در قضیه عاشورا یک دفعه ما نداریم و نخواهیم داشت، واقعه‌ای در عالم وجود مثل روز عاشورا که این قدر یک دست باشد نداریم! امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا آمد مطلب را گفت به حد اعلاى خودش، اعلاى که مافوق آن وجود نداشت. حبیبش صد در صد، مسلم بن اوثجه صد در صد، حرب بن یزید ریاحی صد در صد، همه اینها صد در صد بودند، همه خالص همه پاک! همین حربن یزید آمد توبه کرد، اگر خدا دوباره زنده‌اش می‌کرد، دوباره می‌آمد خودش را می‌کشت، بار سوم دوباره، زهیر بن قین چه گفت آن شبی که امام حسین علیه‌السلام در خیمه فرمود (فاتخذوا جملا فاتخذوه جملا) از این تاریکی شب استفاده کنید و حرکت کنید و بروید سراغ زن و بچه‌تان ما که فردا کشته می‌شویم بروید زندگیتان را داشته باشید، هر که اهل دنیا است، بفرماید ما چراغ را خاموش می‌کنیم که

موقع رفتن از ما خجالت نکشید (ان هذا الليل قد غشیکم فاتخذوه جملا) تا شب به صبح نشده بگذارید بروید زهیر چه گفت! هر کسی بلند شد حرفی زد، زهیر عرض کرد که یابن رسول الله ما یک عمری زندگی کردیم حالا باید سر بزنگاه و رسیدن به نتیجه و رسیدن به مقصود، شما با ما این طور صحبت می‌کنی من اگر جای زهیر بودم به امام حسین علیه‌السلام می‌گفتم که امام حسین علیه‌السلام خودت را جای ما بگذار چه می‌گویی؟! بیاییم قضاوت را به خود شما واگذار می‌کنیم، آدم یک عمری زندگی کند در این دنیا و همان سر بزنگاه، همان سر جایی که خلاصه می‌خواهند نصیب را بدهند، همان جا امام علیه‌السلام به انسان بگوید برو پی کارت، می‌شود همچین چیزی! مگر امکان دارد که انسان آن وقتی که دیگر به گنج رسیده! کلنگ آخر را که زده، دیگر گنج پیدا شد، این همه زحمت کشیده این همه رفت



گشت فلان و به این گنج پیدا کنیم و چه کنیم و  
فلان حالا که به گنج رسیده یک دفعه راهش را بکشد  
و برگردد؟! این باید خیلی آدم احمقی باشد، خیلی  
باید فرد نادانی باشد که به این جا رسیده.

لذا اینها یک همچنین مسئله‌ای را ادراک  
کردند معرفت پیدا کردند مگر می‌توانند دست  
بردارند لذا به امام حسین علیه‌السلام عرض می‌کند  
اگر هفتاد بار، مرا هفتاد بار یا صد بار مرا، یا هزار بار  
دارد ما را در نظرم نیست مرا بکشند، بسوزانند  
خاکسترم را به باد بدهند، دوباره زنده کنند، دوباره  
دست بر نمی‌دارم، چرا؟ چون مطلب را وجدان کردم  
مطلب را احساس کردم با تمام وجودم به این مسئله  
رسیدم، در همان قضیه افرادی هم بودند که به امام  
حسین علیه‌السلام گفتند ما با شما هستیم تا وقتی که  
احساس کنیم که شما غالبید، وقتی احساس کنیم که  
دیگر فایده‌ای ندارد آن موقع می‌رویم حضرت  
فرمودند: میل خودتان است می‌خواهید بروید لذا  
اینها اصلاً تا روز عاشورا هم حتی جنگیدند، حتی  
جنگیدند و رفتند و جنگ هم کردند! ولی به شهادت

نرسیدند! وقتی دیدند که دیگر فایده‌ای ندارد آمدند پیش امام حسین علیه‌السلام الوعهه وفا ما دیشب با هم قرار گذاشتیم، بیعت کردیم تا وقتی فایده داشته باشد الان فایده ندارد شما هم از حرفتان دست برنمی‌دارید حضرت فرمودن: نه ما حرفی که زدیم یکی است، دیشب و الان و سال گذشته ما یکی است تفاوتی نمی‌کند من که دیشب گفتم من کشته خواهم شد و شهید خواهم شد، شما برو او را خداحافظی کردند و رفتند!! طرف رفت.

آیا این شخص می‌شد در روز عاشورا کشته بشود یا نه؟! بالاخره رفت جنگ کرد، جنگ هم که نان و حلوا نیست بالاخره تیر است و شمشیر است و این شخص را امام حسین علیه‌السلام در واقعه عاشورا زنده نگه می‌دارد شمشیر می‌خواهد بخورد ردش می‌کند. از آن طرف برود تیر می‌خواهد بیاید تیر می‌آمد همین که می‌خواهد برسد از این طرف می‌رفت این کارها را که می‌کند امام حسین علیه‌السلام چون حضرت با او بیعت کرده که تا این حد، چقدر آدم باید خاسر باشد، چقدر باید بیچاره



باشد! خبر ندارد بنده خدا که داری الان شمشیر می‌زنی آنی که در خیمه است تو را نگه داشته، همان او نمی‌گذارد که تو به شهادت برسی، آن وقت بیعت می‌بندیم، نمی‌دانم پیمان می‌بندی چه کار می‌کنی این را از این طرف تیر را رد می‌کند که به او نرسد از آن طرف طفل شش ماهه را که روی دست می‌آید، او که از دور نشانه می‌گیرد برای آمدن حضرت می‌آورد، این تیر را مستقیم صاف به گلوی فرزندش می‌خورد هر دو را او انجام می‌دهد، هر دو را او انجام می‌دهد، آن طفل خودش خواست به شهادت برسد، خیال نکنید قضیه حضرت علی اصغر علیه‌السلام گتره بوده و طفل شش ماهه چیزی نمی‌فهمد، نه خیلی از ما بهتر می‌فهمید آن طفل شش ماهه از ما بهتر می‌فهمد، قضیه را، آن خودش خواست به مقام کمال برسد. آن خودش خواست یک ولی الهی و عارف بالله فرزند امام حسین علیه‌السلام بشود.



حضرت علی اصغر علیه السّلام الان بالاترین  
عارف الهی در روز قیامت است ما حالا می گوئیم  
یک بچه شش ماهه فلان این حرفها نیست، حضرت  
علی اکبر علیه السّلام بالاترین عارف، تمام عارفها  
باید همه سجده بکنند آن عتبه خانه او را و حریم او  
را و خاک آن عتبه را باید توتیای چشمشان بکنند.

بنده خودم شاهد بودم حالات اولیای خدا و  
عرفای الهی در این اعتاب مقدسه کردند که چه  
می کنند و چه می کنند اگر زیارت بود همانها بود که  
رفتند و زیارت کردند همانها بودند، شما خیال  
می کردید وقتی که آقای حدّاد اسم حضرت علی  
اصغر علیه السّلام را می آوردند مثل ما و روضه  
خوانهای ما که همه تئاتر است! و چی شده و فلان  
وقتی اسم حضرت علی اصغر علیه السّلام می آمد،  
چنان رنگ ایشان برافروخته می شد، چنان به هم  
می پیچید انگار در مقابل عظمت الهی این مرد سر  
تسلیم و سر سجده به روی خاک آورده، این به این  
کیفیت به این مسائل اینها نگاه می کردند، با این  
دیدگاه اینها نگاه می کردند، جسم کوچک است! ولی

آیا روح هم کوچک است؟! نفسش هم کوچک است  
نفسش تمام ملک و ملکوت عالم را گرفته این علی  
اصغر علیه السّلام تمام عالم وجود را نفسش گرفته،  
تصوّر ما این است که یک چیزی است به عنوان  
مسائل احساسی و عاطفی و اینها گریه می کنیم و چه  
می کنیم و فلان می کنیم. لذا همین شخص می آید و  
در واقعه عاشورا قرار می گیرد و شهید نمی شود و بر  
می گردد و می رود و چند سالی زنده می ماند.

در قضیه عاشورا تمام افراد يك دست بودند این  
جاست که امام علیه السّلام می فرماید: و ای کاش ما  
می فهمیدیم که چه می فرماید (هنا مناخ رکاب و  
مصارع عشاق) در این جا جایگاه افتادن و به زمین  
افتادن مُناخ یعنی جایی که کسی به زمین می افتد چه از  
اسب می افتد یا این که به زمین ساقط می شود، جایگاه  
افتادن و در روی زمین قرار گرفتن بدنهای نفوسی که  
اینها واله و شیدای امامشان هستند، واله و شیدا یعنی  
به کسی می گویند که اصلاً مرتبه عشق رسیده، یعنی  
دیگر وجودی در خود نمی بیند که بخواهد برای آن

وجود حسابی بخواهد باز بکند، اینها این طور بودند (لَمْ  
يَسْبِقَهُمْ سَابِقٌ وَ لَا يَلْحَقُهُمْ لَاحِقٌ) نه در قضیه بدر ما  
يك همچنين چیزی شنیدیم از پیغمبر که بدریون کسانی  
هستد که (لَا يَسْبِقُهُمْ سَابِقٌ وَ لَا يَلْحَقُهُمْ) نه کسی تا به  
حال آمده مثل اینها و نه خواهد آمد نه در احد، نه در  
هیچ چیز، نه در خیبر، نه در خندق هیچ کدام ما ندیدیم  
در جنگهای امیرالمؤمنین علیه السلام ما ندیدیم، که  
حضرت این طور بگویند در جنگ جمل، حضرت  
بگویند کسانی که در این جنگ جمل از ما کشته شدند  
کسانی هستد که لم یسبقهم سابق و لم یلحقهم لاحق  
ندیدیم در جنگ صفین ندیدیم در جنگ نهروان  
ندیدیم، هیچ اینها را ندیدیم فقط در قضیه عاشورا يك  
همچنین مطلبی آمده و این مال چیست؟! این مال آن  
مقدار کامل خلوصی است و مقدار کامل بروز و ظهور  
حقایق عبودیت و تسلیم است که در روز عاشورا



از اصحاب امام حسین علیه السلام ظهور پیدا کرده به واسطه نور ولایتی که به آنها می خورد! و الا اگر نمی خورد، نه این طور نمی شد. ولذا در جنگ صفین این طور نیست که همه آنها شهید باشند نه دلیلی ندارد جنگ صفین که بالاتر از جنگ زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست، یک نفر رفت و از آن خر سفیدی که یکی سوارش بود و خوشش آمد و رفت جنگ بکند بزند، بکشد که خر را بردارد و اتفاقاً طرف زد این را انداخت و سقطش کرد و بعد گفتند که خدا رحمتش کند حضرت فرمودند که این شهید راه خر شد. این شهید چیز نبود این شهید، این رفت خر را بردارد، خر او را برداشت.

بهرام که گور می گرفتی همه عمر \*\*\* دیدی که

چگونه گور بهرام گرفت

درست این رفت به عشق خر، رفت این راه حالا در روز قیامت به جای بهشت خدا به او خر می دهد که آن جا سوار بشود، حالا نمی گوئیم در جهنم می برد ولی بهشت هم خبری نیست، یک چیزی همین قدر دل خوش کنکی باشد با خر، آن

جا یک خورده بگردد برای خودش، شد این بساطی  
است که در آن جا این برای افراد، ملائکه در آن  
جامی آیند شاقول می گذارند، میزان می گذارند وقتی  
ما این مطلب را درک کردیم و ان شاءالله خوب هم  
که درک کردیم می رسیم به این جا.

امام سجاد علیه السلام می فرماید: من وقتی که  
به گناهانم نگاه می کنم مرا وحشت می گیرد خوب  
منظور از امام سجاد علیه السلام از این کلام چیست؟  
ما مگر نداریم خود امام سجاد علیه السلام هنگام تلبیه  
در موقع احرام رنگ آن حضرت نمی پرید و لرزه به  
بدن آن حضرت نمی افتاد، البتّه راجع به بعضی از  
ائمّه دیگر هم داریم، راجع به امام حسن علیه السلام  
داریم، راجع به موسی بن جعفر علیه السلام داریم،  
راجع به اینها نقل شده به اصطلاح مگر امام سجاد  
علیه السلام که آن شخص سوال می کند یابن رسول  
الله چه شده قضیه، مسئله چیه؟! البتّه موقع تلبیه  
بعضی دیگر هم رنگشان می پرید، عرض کردم  
نمیدانم رفقا یادشان هست یا نه از آقایان و اینها چیه  
قضیه؟! مسئله چیه؟! حضرت می فرماید: خودم را



در پیشگاه عز پروردگار و بهاء و عظمت پروردگار  
می بینیم و می خواهیم بگویم لبیک، می ترسم که از آن  
جا ندا بیاید تو که هستی و چه هستی که داری به  
طرف می آیی به سمت ما می آیی (لالبیک و لا سعدک  
لبیک) بر تو مباد ما تو را اجابت نمی کنیم و ما به تو



خوش آمد نمی‌گوییم برای این لیبک امام سجاد  
علیه‌السّلام این چه حالیه که درک می‌کند!! این چه  
مسئله‌ای است که درک می‌کند! این چه قضیه‌ای  
است! خب آن حالتی که برای انسان پیدا بشود حالت  
کیست؟ حالت فرد عاصی است دیگر شخص  
گناهکار و فرد عاصی یک همچنین حالتی دارد که  
خجالت می‌کشد از این که وارد منزل بشود، با  
صاحبخانه بخواهد روبرو بشود، این از این جا  
خجالت می‌کشد، امام سجاد علیه‌السّلام مگر گناه  
کرده نعوذ باللّه، مگر امام سجاد علیه‌السّلام شرب  
خمر کرده؟! مگر امام سجاد علیه‌السّلام سرقت کرده  
بود؟!!

با توجه به این مطالبی که عرض کردیم  
مشخص می‌شود که عمل ظاهری یعنی این شرب  
خمر، این قطعاً نبوده این نبوده، سرقت به عنوان  
رفتن و در منزل یکی و پول برداشتن یا از جیب کسی  
برداشتن نبوده، امام سجاد علیه‌السّلام که از این کارها  
نکرده از این مسائل که امام انجام نداده ولی امام  
می‌فرماید: من گناه کردم (اذا رأیت مولای ذنوبی

فزعت) وقتی که من نگاه به گناهانم می‌کنم وحشت  
مرا می‌گیرد.

پس بنابراین با توجه به مطالبی که ذکر شد  
یک مسئله روشن شد و آن این که قطعاً امام سجاد  
علیه‌السّلام نمی‌تواند به خدا بگوید که من این شرب  
خمر را کردم، همین برداشتن لیوان چون این دیگر  
خلاف است، یعنی امام نمی‌تواند بگوید که این عمل  
خارجی! از من سرزد عمل خارجی که فرض کنید  
که دوربین ضبط می‌کند، نمی‌شود این طور باشد،  
چون این عمل انجام نشده، می‌شود امام فرض کنید  
که منزل یک کسی که نرفته بگوید که من آقا دیروز  
آمدم منزل شما، می‌شود بگوید! نه نمی‌شود چون  
منزل رفتن بله می‌تواند بگوید که من دیروز قصد  
آمدن به منزل شما را داشتم مانعی پیش آمد انجام  
ندادم، ولی آمدن منزل یعنی این پاها را برداشتن و  
قدم اول و دوم و سوم بعد رسیدن به منزل، این عمل  
خارجی را امام حتی، اگر امام بگوید (اذا رأیت  
مولای ذنوبی) ولی این حرف را نمی‌تواند بزند که  
من نفس عمل خارجی را انجام دادم چرا؟ چون این

دروغ است امام که دروغ نمی گوید، این حرف دروغ است، امام بگوید من قدم برداشتم آمدم منزل شما در حالی که نیامده، می تواند بگوید امام همچنین چیزی، نمی تواند بگوید، ولی امام در عین حال می گوید که من گناه کردم نگاه به گناهان خودم می کنم، نگاه به گناهانی که نکردم می کنم، خوب این که چیزی نیست، گناهانی که انجام نشده این دیگر فزع و جزع ندارد.

پس باید گناهانی که انجام شده باشد، پس بنابراین قطعاً منظور از امام علیه السلام در این فقرات آن چه که موجب اشتباه بسیاری شده این جا است که قطعاً منظور امام علیه السلام در این فقرات و همین طور در فقراتی که بعد حضرت می فرماید (اَنَا الَّذِي عَلَى سَيْدِهِ اجْتَرَى اَنَا الَّذِي عَصَيْتُ جَبَّارَ السَّمَاءِ اَنَا الَّذِي اعْطَيْتُ عَلَى مَعَاصِي الْجَلِيلَةَ الرَّشَاءِ اِنِ اِنْ ذُنُوبِي رَا كِه امام علیه السلام بیان می کند، مقصود از امام نفس آن عمل خارجی که دستگاه دوربین آن را بر می دارد آن

---

<sup>۱</sup> قسمتی از دعای ابو حمزه ثمالی

نیست، چون این خلاف است آن بیاید به خدا بگوید که این را انجام دادم، خدا می گوید که کی انجام دادی! یا این دوربین، يك دوربینی برای آدم بگذارند صبح تا شب آدم، ضبط بشود آدم از منزلش بیرون می آید تا بر می گردد ضبط بشود، دو ساعت ضبط بشود خوب در این مدت دو ساعت کارهایی که انسان می کند

ضبط می کند ملاقاتهایی که با افراد می کند ضبط می شود رفت و آمدها را ضبط می کند، در هیچ کدام دست در جیب، در این برنامه ای که این را باید نگاه می کند این فیلم را نگاه می کند در هیچ کدام رشوه دادن نیست، حضرت رفته صحبت کرده نمی دانم راجع به شخصی رفته با یکی حرف زده، قدم پیاده روی کرده، ولی در هیچ کدام اینها رشوه دادن نیست، که حضرت در جیبش دست بکند و بگوید برو آقا برای فلان کار حرام بیا این را بگیر و برو انجام بده، درست شد دوربین هم ضبط کرده دوربین هم همه اینها را آمده ضبط کرده، آیا امام علیه السلام می تواند بگوید امروز (علی المعاصی الجلیله) من رشوه دادم، نه ندادی خوب این دوربین ضبط کرده، خدا

می گوید برای چه این حرف را می زنی، این فعل را انجام ندادی. پس بنابراین مقصود از این فقره در این جا عمل خارجی گناه نیست، آن عمل باطنی گناه است همان عملی است که به نفس برمی گردد و به نیت برمی گردد و نیت خلاف است که آن نیت خلاف همراه با انسان است، چه انسان اقدام بر عمل خارجی بکند، یا اقدام بر عمل خارجی نکند، آن نیت خلاف است که رشوه حساب می شود آن عمل خلاف است که گناه حساب می شود آن عمل خلاف است که تجری در مولا حساب می شود و اسم گناه روی او گذاشته می شود، نه اسم گناه روی این عمل خوب گفتیم عمل خارجی گناهی بر او مترتب نیست. درست شد حالا صحبت را در این می کنیم ساعت هم شده یازده و نیم و حاجی آقا ول نمی کند وقتی می بیند این بندگان خدا که زن و بچه دارند و همه منتظرند و خلاصه نشستند این هم گل کرده و این خلاصه از نطق نمی افتد، خدا من می ترسم از این به بعد هم گناه شود تا حالا چون موجب دعای بقیه بشویم اینها خلاصه تا این جایش، دیگر نگذاریم

رفقا که خلاصه این مقدار را چیز بشوند، انشاءالله  
علی کل حال دیگر انشاءالله هستیم و تا خدا چه  
تقدیر بکند.

پس تا اینجا مشخص شد که منظور از امام  
علیه‌السلام که می‌فرماید: من گناهکارم من عمل  
خلاف انجام داده‌ام مقصود از این کلام و مفهوم، آن  
عمل خارجی که ما اسم گناه را روی آن می‌گذاریم  
او نیست، عبارت است از همان کدورت‌هایی که به  
واسطه این اعمال خارجی در نفس پیدا می‌شود آنها  
گناه است، آنها ثواب است. نه آن عمل خارجی حالا  
صحبت در این است مگر امام نیت خلاف هم می‌کند  
بالاخره گناه نیت است! خیلی خب آن عمل را ول  
کردیم به آن نمی‌گویند مشکل این جا است که  
اشکال بدتر شد که این امنیت خلافی که اسمش را  
گناه گذاشتیم آیا مگر امام علیه‌السلام یک همچنین  
کاری انجام می‌دهد؟! به، دست شما درد نکند امام  
معصوم ما را این حاج آقای طهرانی حرف دیگر  
نداشت آمد گناهکار هم کرد، این مسئله، مسئله  
مشکل است! که انشاءالله طلب رفقا برای شب بعد



حالا می ترسم تا صبح هم بگوییم رفقا بگویند ادامه  
بده، انشاءالله خداوند توفیق بدهد و ما را نسبت به  
این حقایق آشنا کند و آن چه را که بزرگان  
فرمودند که: سلوک عبارت است از حرکت در نفس،  
نه انجام اعمال ظاهری آنها را ما کاملاً ادراک کنیم.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> حسینی طهرانی، سید محمد محسن، متن جلسات شرح دعای ابو حمزه  
ثمالی، ۱ جلد، مکتب وحی - تهران - ایران، چاپ: ۱.